

گفتگو با دکتر عبدالکریم سروش

# پیشرفت علمی و لوازم آن



○ اجازه دهید گفتگوی خود را با این پرسش آغاز کنیم که اصولاً نسبت بین علم و دموکراسی چیست؟ اگر علم را در مفهوم Science و دموکراسی را در مفهوم کلی حکومت مردم بر مردم در نظر بگیریم تقدم و تأخر این دو با هم به لحاظ تاریخی چگونه بوده و کدامیک بر گسترش دیگری اثر بیشتری گذاشته است؟ و اصولاً چه عامل یا عواملی، رشد علمی غرب را تسهیل کرد؟

● این یک سؤال کثیر الاضلاعی است. هم توضیحات مفهومی لازم دارد و هم توضیحات تئوریک جامعه شناسانه، مورخانه و غیر آن. من سؤالی که از شما دارم این است که چرا علم را به مفهوم Science تقلیل می دهید؟ اگر

اشاره: پیشرفت های چشمگیر غرب در زمینه علم، احتمالاً هر وطن دوستی را به این فکر وامی دارد که چه شد که ما از قافله علم عقب ماندیم و آنها اینچنین شتابان در حال رشد کردن هستند؟ این پرسش محور بحث ما با دکتر عبدالکریم سروش (عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی انجمن حکمت و فلسفه ایران) است که در آن به رابطه تاریخی علم و دموکراسی در غرب و ایران نیز پرداخته شد. این گفتگو در شهریور ماه امسال انجام گرفته که در دو قسمت تقدیم علاقمندان می شود.

بخواهیم سؤال را تاریخی‌تر بیان کنیم و راحت به دل تاریخ برویم بهتر است که مفهوم علم را در معنای موسع آن در نظر بگیریم؛ آنگاه در باب Science که یکی از زیر مجموعه‌های علم در مفهوم اعم آن است صحبت کنیم. در گذشته مخصوصاً در دل فرهنگ اسلامی علم معنای بسیار وسیعی داشت. هم علوم نقلی را در بر می‌گرفت هم علوم عقلی را، یعنی هم فقه و حدیث و تفسیر قرآن را در بر می‌گرفت و هم فلسفه و کلام را. چنانکه می‌دانیم مفهومی به نام دموکراسی در آن روزگار مطرح نبود به هیچ یک از تعاریف آن. چه تعریفی که شما ارائه کردید به عنوان حکومت مردم بر مردم و چه تعاریف دیگر یعنی حکومتی که می‌کوشد تا خطاهای تصمیم‌گیری را به حداقل برساند یا دموکراسی به منزله روشی که معین است اما نتایج آن نامعین است یا دموکراسی به معنای اینکه سؤال می‌کند که چگونه باید حکومت کرد نه اینکه چه کسی باید حکومت کند و کثیری از معانی که برای دموکراسی داده‌اند و هر کدام در جای خودشان صادق هستند و ضلعی از اضلاع مفهوم پیچیده دموکراسی را به نمایش می‌گذارند. به هر حال هیچ یک از این معانی دموکراسی در گذشته وجود نداشت چون در اصل و در بنیان، مفهوم دموکراسی بر مفهوم حق بنا می‌شود و بر شانه‌های انسان محق می‌نشیند. در حالیکه آدمی در گذشته به منزله «جانور مکلف» تعریف می‌شد نه جانور محق و به همین سبب اصلاً از دل اندیشه قدیم و انسان‌شناسی قدیم مفهومی به نام دموکراسی مدرن قابل استخراج نبود و چنین چیزی را نباید توقع داشت. با این احوال در آن زمان، علم بود، عالم بود، فلسفه بود، فقه و حدیث و کلام و تفسیر بود و حتی پاره‌ای از علوم تجربی مثل هیأت و نجوم، طب و حتی اندکی شیمی و فیزیک، طبیعیات و ریاضیات وجود داشت و همه اینها در حال رشد بود. مدارس، دانشمندان و کتابهای این علوم بودند و بازار بحث و فصیح گرم بود. مانعی هم علی‌الظاهر در برابر اینها دیده نمی‌شد. ما برای اینکه تکلیف علم و آزادی علمی را در گذشته معین کنیم بهتر است به سراغ یک مفهوم دیگری غیر از مفهوم دموکراسی برویم و آن عبارت است از سطح انتظارات یا سطح توقعات. به گمان من کاربرد این مفهوم هم برای امروز سودمند است هم برای تحلیل تاریخ دیروز و گذشته. چرا که اساساً بحث آزادی یکی از مباحث وابسته به دموکراسی است. بحث آزادی مطرح نمی‌شود و معنا پیدا نمی‌کند مگر در رابطه با سطح انتظارات. به میزانی که سطح انتظارات شما از زندگی و کمال انسانی بالا برود شما طالب آزادی بیشتری خواهید شد و به میزانی که سطح انتظارات شما پائین‌تر باشد، شما طالب آزادیهای کمتری خواهید بود. شما فرض کنید یک نفر از زندگی، جز خوردن و خوابیدن چیزی نمی‌فهمد و نمی‌خواهد. شما همین قدر که به او مجال خوردن و خوابیدن بدهید او خواهد گفت که آزادترین فرد روی زمین است. اگر همین مجال خوردن و خوابیدن را از او بگیرید او خواهد گفت که انسان غیر آزادی است. اما اگر همین آدم توقعش از خوردن و خوابیدن بالاتر رفت و علاوه بر آن طالب هنر هم بود، آن وقت اگر به او مجال و امکان خوردن و خوابیدن و داشتن مسکن و به همراه آن مجال تولید فعالیت‌های هنری را دادید آنگاه خودش را آزاد احساس خواهد کرد و اگر این امکانات را از او بگیرید خودش را غیر آزاد حساب خواهد کرد. لذا بسته به اینکه افق توقعات شما و سطح انتظارات شما چقدر گسترده و چقدر مرتفع باشد، دایره آزادی خواهی شما تغییر خواهد کرد. به همین دلیل است که اساساً دموکراسی در جوامعی که دایره انتظارات افراد آن تنگ است منطقی نمی‌روید. وقتی دایره انتظارات شما بیشتر شد آنوقت طالب فضای بیشتر و بزرگتر و آزادتری خواهید بود. به این ترتیب کم و بیش چنگ به دامن دموکراسی خواهید زد. حال می‌خواهم عرض کنم که دانشمندان گذشته کسانی مثل ابوریحان بیرونی، ابن سینا، سهروردی، ابوسلیمان سجستانی، ابوحیان توحیدی، قطب الدین شیرازی و کسانی که در فنون مختلف اعم از فلسفه و غیر فلسفه کار می‌کردند، اینها در هیچ یک از نوشته‌هایشان دیده نمی‌شود که گله از عدم آزادی کرده باشند و این مطلب جالبی است و تنها وقتی اینها گله می‌کردند که یک فقیه‌ی راه را بر آنها می‌بست یا حکم شرعی در مقابل آنها قرار می‌گرفت و اجازه تحقیق به آنها نمی‌داد و یا یک سلطان جابری زندگی را بر آنها تنگ می‌کرد

و اجازه فعالیت به آنها نمی‌داد. و الا اگر اجمالاً از این دو مقوله بگذریم آنها این احساس را داشتند که راه برای تحقیقاتشان باز است خواه فلسفی، خواه علمی و امثال اینها و بلکه من می‌خواهم بگویم که اگر رشد این علوم به حد لازم می‌رسید و این علوم در دل تمدن اسلامی فربه می‌شدند ما به فضای آزادتری از لحاظ سیاسی هم می‌رسیدیم.

یکی از دلایلی که باعث شد ما به فضای باز سیاسی نرسیم این بود که رشد علم هم کافی نبود. جواب اجمالی به سؤال شما را اینطور بدهم که دانش گذشتگان در یک فضای کم و بیش آزادی متولد می‌شد و رشد پیدا می‌کرد، اما رشد آنقدر نبود که به نوبه خود فشار بیاورد و فضا را بازتر بکند. بنابراین کم و بیش بین میزان آزادی موجود و سطح انتظارات و سطح رشد دانش یک توازن برقرار بود. یعنی اینطور عرض کنم که دانشمندان بیشتر از دانش، یک نوع کمال نفسانی را انتظار داشتند و این کمال نفسانی را هم حاصل می‌کردند. مثلاً یک فیلسوف احساس می‌کرد که در خلوت خودش اجازه دارد هر گونه تصورات و به اصطلاح تأملات فلسفی داشته باشد و اینها را حاصل می‌کرد و کسی هم مانع او نمی‌شد.

### ○ یعنی بعد فردی علم بیشتر از بعد اجتماعی آن بود؟

● بله. به همین دلیل فیلسوف و دانشمند احساس آزادی می‌کرد. اما به جهان جدید که برسیم مسئله فرق زیادی می‌کند. حتماً می‌دانید که در جهان جدید یکی از علل پدید آمدن لیبرالیسم و آزادیهای سیاسی، رشد سرمایه بوده است. چون سرمایه‌های مادی رشد کرد و تجارت فربه شد، بر اثر این فربه‌ی، سرمایه راه را برای خودش فراخ کرد و آن تنگی‌ها و محدودیت‌ها را درهم شکست و کنار زد و طالب آزادی بیشتر شد و به همین دلیل لازم آمد که جامعه قانونمندتر شود و حکومت هم نقش یک پلیس را بازی بکند یعنی فضای باز را برای سرمایه ایجاد کند و کسانی را که می‌خواستند این فضا را تنگ کنند، مجازات کند و نقش یک نگهبان سرمایه را بازی کند. به همین دلیل لیبرالیسم اولیه از دولت خواستار عدم مداخله بودند مگر مداخله قانونی، آن هم به اندازه یک پلیسی که دست مزاحمان را می‌بندد و اجازه می‌دهد که تجارت و تاجر به حد کافی آزاد باشند و رشد و امنیتشان تأمین شود. حال نکته این است که چیز دیگری هم باید در کنار سرمایه مطرح باشد که معمولاً ذکر نمی‌شود. آن سرمایه‌ای که طالب امنیت و رشد است فقط سرمایه تجاری و مادی نیست بلکه سرمایه علمی هم نیازمند امنیت است. این همان نکته اساسی است که رابطه علم و دموکراسی یا علم و لیبرالیسم یا علم و آزادی را کاملاً توضیح می‌دهد. در یک فضای ناامن، سرمایه‌های مادی ظاهر نمی‌شوند و خودشان را مخفی می‌کنند، این موضوع در مورد سرمایه‌های علمی و فکری هم صادق است. هر دو، حاجت به امنیت و حمایت دارند. شما یک فضایی را



دانشمندان گذشته کسانی مثل ابوریحان بیرونی، ابن سینا، سهروردی، ابوسلیمان سجستانی، ابوحیان توحیدی، قطب الدین شیرازی و کسانی که در فنون مختلف اعم از فلسفه و غیر فلسفه کار می‌کردند، اینها در هیچ یک از نوشته‌هایشان دیده نمی‌شود که گله از عدم آزادی کرده باشند

سوسایدهای حکومتی نصیب می‌برند. ممکن است کسی را ببینید که شهرتش خیلی بیشتر از علمش است. حال توجه می‌کنید که متأسفانه در جامعه ما چنین اتفاقی افتاده است. در متن جامعه ما خیلی‌ها آن شایستگی را ندارند که اسم و شهرت آنها وانمود می‌کند. پس در فضایی که هر کس وزن خودش را پیدا می‌کند معلوم است که علم رشد بیشتری پیدا می‌کند و شما از حرمت واقعی خودتان برخوردار هستید و به اندازه‌ای که شما زحمت کشیدید برای شما حرمت نهاده می‌شود نه اینکه شما ببینید کسانی از شما جلو می‌زنند که یک صدم لیاقت شما را هم ندارند. یک شعر بسیار زیبایی هست که پر از بند و اندرز است به نام «لامیه العجم» از طغری. در این شعر هم گله از وضع روزگار است و هم توضیحاتی برای علم آموزان دارد. شاعر در جایی از این شعر می‌گوید کسانی از من جلو افتادند که حتی اگر من آهسته هم حرکت کنم به من نمی‌رسند ولی اینها از قضای روزگار از من جلو افتادند. من دلم می‌خواست دستم باز بود تا آن حقوقی که کمالات بر گردن من دارند را ادا کنم. خلاصه آنکه علم و دانش با دموکراسی، با فضای باز نسبتی دارند و این نسبت قطعی است. من نمی‌گویم که هر جا که فضای باز بود دانشمندان رشد می‌کنند شرایط دیگری هم هست که باید فراهم باشد. اما این که در جهان جدید دانشمندان احساس امنیت بکنند و نترسند و ببینند که به اندازه وزنی که دارد حرمت پیدا می‌کند و افراد نالایق بی‌جهت عزیز نمی‌شوند اینها رشد دانش را تأمین

در نظر بگیرید که در این فضا دانشمندان از امنیت کافی برای ابراز نظریات خودشان برخوردار نباشند، اولاً علم رشد پیدا نمی‌کند، عقب نشینی می‌کند. ثانیاً این دانشمندان می‌روند و یک فضای باز پیدا می‌کنند. یک مثال ساده‌اش در دوران صفویه است. شما می‌دانید که در شعر، سبک هندی در این دوران رشد پیدا کرد. نشانه‌ها و جوانه‌های سبک هندی را به صورت خیلی رقیق در شعرهای حافظ می‌بینیم. اما بزرگترین رشد آن در دوران صفویه است. دلیل این امر هم این بود که خیلی از شعرای ما به دلیل فضای ناامن سیاسی از ایران گریختند و به هند رفتند و آنجا تولیدات خود را عرضه کردند و سبکی به نام سبک هندی به وجود آمد که یک نوع خیال اندیشی و نازک کاری‌های بسیار ظریف در امر مفهوم سازی شعری و هنری بود.

پس وقتی که امنیت نباشد سرمایه‌ها فرار می‌کنند یا مخفی می‌شوند و این حکم هم برای سرمایه اقتصادی صادق است و هم برای سرمایه علمی. قصه فرار مغزها قبل از انقلاب توسط آقای احسان نراقی مطرح شد. در سالهای اولیه پس از انقلاب هم فرار مغزها مطرح بود منتها زیاد جدی گرفته نشد. ابتدا گفتند که ضد انقلابها هستند که از مملکت خارج می‌شوند. پس از مدتی و در این سالهای اخیر گفتند که چنین چیزی داریم اما نام مهاجرت نخبگان را جایگزین فرار مغزها کردند. به طوری که ما به اندازه‌ای نخبه داریم که سر ریز شده‌اند. پس مهاجرت یک پدیده میمونی است و پدیده شومی هم نیست و در این مورد اخیراً بانگ دیگری برخاسته و آن این که جذب مغزهای ما، توطئه غرب است. حال شما نگاه کنید یک موقع فرار مغزها بود و یک موقع مهاجرت نخبگان و حالا ما انگشت اتهام را متوجه بیگانگان می‌کنیم و می‌گوئیم آنها توطئه کردند برای اینکه مغزهای ما را جذب کنند. حال کسی نمی‌آید و بگوید اصل قضیه چه است و چه اتفاقی افتاده که یا مغزها فرار می‌کنند یا نخبگان مهاجرت می‌کنند یا بیگانگان در شکار مغزها موفق می‌شوند. فرقی نمی‌کند ما نام‌ها را عوض کردیم ولی اتفاق همان اتفاق است به قول مولانا:

آب مبدل شد در این جو چند بار

عکس ماه و عکس اختر بر قرار

اسم‌ها چندین بار عوض شد اما حقیقت همان حقیقت است. به هر حال یک علتی وجود دارد. «آتشی هست در این خانه که کاشانه بسوخت» یک چیزی بوده که باعث می‌شود این اتفاقات رخ دهد ما با عوض کردن نامها دلمان را خوش می‌کنیم و فرافکنی می‌کنیم و تقصیر را بر سر دیگری می‌اندازیم و می‌گوئیم تقصیر ما نیست. در هر صورت، نسبتی بین امنیت سرمایه (اعم از مادی یا معنوی) و رشد سرمایه وجود دارد. اگر شما امنیت سرمایه را تأمین نکنید سرمایه نمی‌ماند و رشد هم نمی‌کند و احیاناً نصیب دیگران هم می‌شود. حال شما از من می‌پرسید که در همان ابتدای ظهور دموکراسی در مغرب زمین چه شد؟ من پاسخم را عرض کردم که همین دو عامل امنیت وجود داشته است که هم رشد سرمایه‌های مادی و هم رشد سرمایه‌های علمی را باعث شده است.

رشد لیبرالیسم و دموکراسی از قرن شانزدهم به این طرف در اروپا روی داد و در این دوران فیلسوفان سیاسی نظیر لاک و روسو و دیگران و دقیقاً در کنارشان ظهور بزرگانی نظیر کپرنیک، کپلر، نیوتن و گالیله را هم می‌بینیم. همه این دانشمندان بزرگ علوم تجربی در دوران‌های اولیه ظهور تئوری دموکراسی درخشیدند. یعنی در واقع دو چیز در معرض ظهور بود و هر دو ابراز هویت می‌کردند و فضای مناسب را می‌طلبیدند. یکی سرمایه‌های مادی بود و یکی سرمایه‌های علمی و معنوی، هر دو فضای باز می‌خواستند. در واقع به سیاسیون و قدرتمندان آن دوران اعلام می‌کردند که راه باز کنید که ما داریم می‌آئیم. این میهمان‌های فربه، طالب فضای باز تری بودند. مهمترین حسن فضای آزاد این است که هر کسی به اندازه وزن خودش در ترازو وزن پیدا می‌کند. فضاهای غیر آزاد، وزنهای غیر واقعی به افراد می‌دهد، یا آنها را خیلی سبک می‌کند یا خیلی سنگین نشان می‌دهد. به قول حافظ: «تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن». در فضاهای دموکراتیک هر کسی به جای بایسته خودش می‌نشیند. اما در فضاهای بسته، برخی افراد از



شماره ۸ دی ماه ۱۳۸۳

چندین چیز بود که به جهانی شدن کمک کرد و یکی از آنها جهانی شدن علم بود. وقتی که علم جهانی شد کم و بیش جریانهای علمی به هم متصل می‌شوند و آنوقت فضاهای واحدی را طلب می‌کنند

می‌کنند.

○ برای تشخیص بهتر تعامل علم و ساختار اجتماعی (چه از نوع دموکراتیک یا غیر دموکراتیک آن) بهتر است انواع این تعامل را بررسی کنیم. در یک حصر منطقی می‌توانیم این تعامل را به سه نوع تقسیم کنیم. قسم اول آن می‌تواند از نوع تصادف باشد. (کما اینکه در تاریخ علم شاهد آن هستیم) تعامل علم با ساختار اجتماعی دموکراتیک و غیر دموکراتیک می‌تواند تصادفی هم باشد. در کشورهای جهان سوم این تعاملات بدون قصد و برنامه ریزی قبلی جریان پیدا کرده است. این یک شکل از تعامل است و شکل دیگر آن رابطه طولی است که مثلاً می‌گوییم اگر - آنگاه؛ اگر علم بسط پیدا بکند آنگاه دموکراسی بسط پیدا می‌کند یا بالعکس. و شکل سوم نیز رابطه سینرژیک و هم‌افزایی بین این دو حوزه است. لطفاً این بحث را بیشتر بشکافید.

● شما به شکل خیلی خوب و مدونی مسئله را مطرح گردید. من در اجتماعات و در تاریخ، مطلقاً مسئله تصادف و تقارن‌های تبیین ناشونده را نفی

نمی‌کنم گاهی در تاریخ و در جوامع، تقارن‌هایی رخ می‌دهد که لزوماً ارتباط علت و معلولی با هم ندارند یعنی یک طرف تقارن با طرف دیگر وابستگی و تلازمی ندارد. حتی در تاریخ علم مواردی وجود دارد که چند نفر در چند جای جهان یک تئوری را به طور همزمان کشف می‌کنند و بینشان هم هیچ رابطه علت و معلولی نیست. مثلاً در مورد اصل بقای انرژی چند دانشمند به طور همزمان در انگلستان و آلمان و چند جای دیگر کم و بیش یک مطلب گفتند که همگی همان مفهوم اصل بقای انرژی را در دل داشت و این تقارن هیچ قابل توضیح نیست. گاهی اتفاق می‌افتد که در یک دوره رابطه علت و معلولی رخ ندهد و مفهوم گسست همین است. بنابراین گسست‌های این چنینی یا تقارن‌های غیر تلازمی و غیر علت و معلولی جایی در تاریخ دارد و قابل نفی نیست. منتها شاید موارد نادری باشد و به تعبیر مولانا:

آنکه روزی نیستش بخت و نجات

ننگرد الا که اندر کائنات

آدمی که توفیقی برای او تقدیر نشده همه‌اش دنبال امور نادر می‌گردد. اما در مورد تقسیم‌بندی شما من می‌خواهم ادعایی بکنم منتها باید با قرائن بسیاری آن را تحکیم کرد. من معتقدم که در دوران جدید به دلیل رشد علم و اطلاعات، دولت‌های شدیداً استبدادی و توتالیتر نمی‌توانند بر جا بمانند، مثلاً دولت شوروی یکی از ایرادات آن این بود که می‌خواست پا به پای جهان آزاد پیش برود و دانشش چه در فیزیک و چه در ژنتیک به همان میزان غرب رشد داشته باشد. علی‌الظاهر این جوجه [یعنی علم] وقتی که در دل این تخم مرغ رشد کرد و پوسته را شکافت و بیرون آمد تا یک جایی شدنی است اگر شما بخواهید مستقل عمل بکنید و فقط وارد کننده نباشید و علم را به بالاترین سطح رشدش برسانید، لازم است که از یک سطحی از آزادی برخوردار باشید که با توتالیتریزم مطلق مناسب ندارد بخصوص که در جهان جدید، علم سفره گسترده‌ای است یعنی چیزی نیست که شما به تنهایی بخواهید آن را به پیش ببرید. تحقیق در جهان یک سفره واحدی است و در ایران برخی دانشمندان ما از خارج که برمی‌گردند (آنهايي که اهل تحقیق‌اند) دنباله تحقیقاتی را می‌گیرند که در جاهای دیگر جهان انجام شده است یعنی خودشان مستقلاً یک ایده تحقیقی را ابداع نمی‌کنند. مثلاً فلان جا روی رسانه‌ها و ابر رسانه‌ها و نیم رسانه‌ها کار می‌شود. اینها هم در داخل دنبال همین‌ها را می‌گیرند.

چندین چیز بود که به جهانی شدن کمک کرد و یکی از آنها جهانی شدن علم بود. وقتی که علم جهانی شد کم و بیش جریان‌های علمی به هم متصل می‌شوند و آنوقت فضاهای واحدی را طلب می‌کنند. بطوریکه اگر این فضای واحد برقرار نباشد آنوقت دانشمندان از یک جا به جای دیگر می‌گریزند. به همین دلیل هم که شده بایستی فتوا به یک نوع همبستگی بدهیم. من همبستگی را در علوم انسانی خیلی قویتر از علوم طبیعی و تجربی می‌دانم چون علوم انسانی، خواه ناخواه با سیاست خیلی سر و کار دارد. شما اگر راجع به جامعه، تاریخ و سیاست و حقوق و امثال آن نظر بدهید این یک چیزی است که به هر حال فضای سیاسی خاصی را طلب می‌کند. بی‌جهت نیست که می‌گویند که دیکتاتورها وقتی بر سر کار می‌آیند اولین چیزی که عرض می‌کنند تاریخ است و می‌گویند تاریخ را باید جوری نوشت که از دل آن حکومت ما و سیاست ما بیرون بیاید. استالین تاریخ شوروی را نوشت (که البته خود او نوشت دیگران برای او نوشتند ولی به نام او منتشر شد). رضا شاه هم که دانشگاه تهران و دانشکده حقوق را در این دانشگاه تأسیس کرد نمی‌دانست که گور خودش را به دست خودش می‌کند. برای اینکه در دانشکده حقوق وقتی که علم جدید آموخته می‌شود و انواع حکومت در آنجا به بحث گذاشته می‌شود و حکومت دموکراسی و حقوق سیاسی مردمان بررسی می‌شود، اینها بالاخره بذری را می‌کارند که ناچار با آن نحوه حکومت دیکتاتوری هیچ مناسبتی ندارد. مگر اینکه شما یک علم انسانی درست کنید که با اندیشه سیاسی و نحوه حکومت توتالیتر مناسبت داشته باشند و آنوقت شما در این جهان ایزوله خواهید شد و مشکلات دیگری به بار خواهد آمد.

پژوهش‌های دی ماه ۱۳۸۳

آن سرمایه‌ای که طالب امنیت  
و رشد است فقط سرمایه  
تجاری و مادی نیست بلکه  
سرمایه علمی هم نیازمند  
امنیت است. این همان نکته  
اساسی است که رابطه علم و  
دموکراسی یا علم و لیبرالیسم  
یا علم و آزادی را کاملاً توضیح  
می‌دهد

